

## نظریه ارزش مارکس و مسئله سوژه

### رابرت آلبریتون

#### فروغ اسدیپور

در این مقاله من می‌خواهم اعلام کنم در زمان حاضر نظریه‌های شایسته‌تر و با قابلیت بیشتری از نظریه ارزش مارکس وجود ندارد که بتواند نظریه سوژه را تکامل بخشد. البته من برای یک لحظه هم بر این باور نیستم که بتوان نوعی نظریه "کامل" در پیوند با سوژه از نظریه ارزش استخراج کرد. من اعتقاد دارم که نظریه ارزش در مقایسه با نظریه روانکاوی یا گفتمان تحلیلی می‌تواند سهمی ادا کند که بسیار هیجان آور است؛ سهمی که به طور نسبی نادیده گرفته شده است. در این زمینه به حدی کار کم صورت گرفته که من فقط قادر ام به طرح یک سری خطوط عمده‌ی معین در این‌جا اکتفا کنم.

من سطوح مختلف تحلیل را به مثابه ابزاری برای میانجی‌گری بین سطوح بیشتر مجرد و دیالکتیکی و سطوح بیشتر تاریخی و مشخص نظریه‌پردازی مطلب به کار می‌برم. نظریه مربوط به سرمایه‌داری ناب در واقع انکشاف روابط درونی ضروری بین اشکال اصلی اقتصادی اجتماعی نظیر کالا، پول، بها، دستمزد، سود، اجاره و بهره است.

نظریه سطح میانه یا نظریه دوره‌بندی سرمایه‌داری توضیح حالات ویژه سرمایه‌داری است که ناشی از پیوند این اشکال با شرایط معین اقتصادی، سیاسی، قانونی و ایدئولوژیک است.

و در نهایت تحلیل تاریخی در توضیح زمینه‌های تاریخی و دارای فعلیت برای تغییر است. در این‌جا تمرکز من بر پی‌آمدهایی است که شکل ارزشی سرمایه‌داری برای صورت‌بندی سوژه در سطح سرمایه‌داری ناب، در مرحله مصرف‌گرایی آن، (با جنگ جهانی دوم) و در سطح سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی آمریکا در آغاز قرن بیست و یکم استوار است.

برای محدود کردن و تنظیم یک مطلب سنگین، من با سه موضوع در هر سطح تحلیل برخورد می‌کنم. ابتدا موضوع پیوند بین ارزش و ارزش مصرفی و بر بی تفاوتی ارزش نسبت به ارزش مصرفی، در بستر یک جامعه ناب سرمایه‌داری تاکید می‌کنم.

دوم گرایش ارزش برای همگن و کاهش دادن مکان و تبعیت آن در برابر زمانی خطی دائمی و خم شده بر اساس گسترشی نامحدود در سرعت تولید و مصرف است.

و سوم گرایشی وجود دارد برای میان تهی کردن سوژه‌ی اخلاقی، سیاسی و عقلانی که می‌خواهد آن‌ها را تابع شکل سوژه قانونی سازد.

#### سرمایه‌داری ناب

#### بی تفاوتی نسبت به ارزش مصرفی

سرمایه در ساده‌ترین شکل خود استفاده از پول برای دریافت پول بیشتر با هدف به حداکثر رساندن سود است. یک سرمایه‌دار بایستی آماده تغییر تولید از سمت یک کالای کمتر سودده به سمت تولید یک کالای بیشتر سودرسان باشد. و این به معنای نوعی بی‌تفاوتی جدی نسبت به ارزش مصرفی است. به همین شکل نیز کالایی شدن تمام عیار و کامل نیروی کار در یک جامعه ناب سرمایه‌داری، به معنای آن است که سرمایه‌دار می‌تواند نیروی کار را هر طور که می‌خواهد استخدام و اخراج کند صرفاً با هدف به حداکثر رساندن سود و نتایج ناشی از آن، که در واقع بی تفاوتی کاملی را نسبت به رنج‌های انسانی در بر دارد.

بی تفاوتی نسبت به ارزش مصرفی، در واقع بی تفاوتی نسبت به انسان‌ها و ارزش‌های انسانی است. پس سرمایه‌داران، هیچ دغدغه‌ای در رابطه با شرایط کار کارگران یا زندگی آن‌ها نخواهند داشت اگر نیرویی از بیرون بر آن‌ها فشار نیاورد. اگر آن‌ها توسط قانون یا سازمان‌های کارگری محدود نشوند همیشه تلاش خواهند کرد تا کار بیش‌تری را با کمترین هزینه از گرده کارگران بیرون کشند.

در واقع، سرمایه‌داران در فعالیتی وارد می‌شوند که به آن‌ها سود بیش‌تری برساند، مگر آن‌که توسط نیروهای بیرونی محدود شوند. بی تفاوتی نسبت به ارزش مصرفی به معنای بی تفاوتی نسبت به صدمات احتمالی ناشی از فرآیند تولید و فرآورده‌های کالایی برای انسان‌ها یا محیط‌زیست است. اگر سازمان‌دهی فرآیند تولید نیاز داشته باشد که جیوه، محیط‌زیست را خراب کند یا کارگران را در معرض مواد سمی قرار دهد، در آن صورت سرمایه‌داران از انجام آن ابائی ندارند، در صورتی که قانون مانع آن‌ها نشود. سودآوری، عرضه و فروش مواد غذایی اعتیادآور به علت اشباع بودن آن‌ها از چربی و مواد قندی حتماً از سوی سرمایه‌داران پی گرفته می‌شود، حتی با وجود آن‌که این مواد غذایی ناسالم و مردم را فربه سازند.

### در هم ریختن زمان به درون مکان و همگن کردن مکان

به علت پیوند نزدیک بین زمان و سود و به علت این‌که سرمایه عمیقاً به سود کوتاه مدت می‌اندیشد، سرمایه ناب، همواره در صدد آن است که زمان تولید و فاصله بین تولید و مصرف را کاهش دهد. نتیجه این حرکت سرمایه ناب این است که مکان زندگی مرتباً در یک جامعه ناب سرمایه‌داری افزایش خواهد یافت اگر بقیه عوامل ثابت بمانند. در یک مدت طولانی و بدون محدودیت‌های بیرونی، سرمایه مرتباً بر سرعت خود می‌افزاید و مکان زندگی گسترش می‌یابد تا جایی که زمان استراحت و بازتولید نیاز انسان‌ها و طبیعت به سطحی غیرقابل جبران و مخرب فروکاسته شود.

### سوژه قانونی

در یک جامعه ناب سرمایه‌داری، از یک منظر دقیق، تنها سوژه قانونی سرمایه است که باید به رسمیت شناخته شود. از این هم بیش‌تر، بی تفاوتی سرمایه نسبت به ارزش مصرفی مستلزم این است که سوژه اخلاقی، سیاسی و عقلانی نیز به رسمیت شناخته نمی‌شود. در یک جامعه ناب سرمایه‌داری تنها چیزی که مورد نیاز است عاملانی است که قادر اند بر کالاهای خود مالکیت داشته باشند، خرید یا فروش کالاها، یا وارد شدن در قراردادهایی که شامل مبادله‌های سوداگرانه و یا انتقال مالکیت می‌شود. سرمایه نیاز دارد با عاملانی "آزاد" قرارداد ببندند و کالا تولید کنند، تا بتواند آن‌ها را مبادله کند، کسانی که بتوانند هم حقوق مالکیت را تجسم بخشیده و هم آن‌ها را تصدیق کنند این امر کنترل انحصاری بر مواد را هم شامل می‌شود.

این عاملان قانونی می‌توانند حقوق مطلق بر چیزها و بر مصرف‌پیکرهای انسانی داشته باشند که تنها توسط حقوق قرارداد و فسخ قرارداد محدود می‌شود. حقوقی که این پیکرهای انسانی باید دارا باشند تا بتوانند به عنوان عاملان قانونی نیروی کار خود را برای استفاده سرمایه در قبال دریافت دستمزد بفروشند. یک طرف (سرمایه) مالکیت و کنترل ابزار تولید را در دست دارد و طرف دیگر عاملان قانونی هستند که "آزادانه" (تا جایی که بتوان آن‌ها را به طور یکسویه عاملان قانونی صرف قلمداد کرد چنان‌چه سرمایه در یک جامعه سرمایه‌داری ناب می‌کند) نیروی کار خود را می‌فروشند. از نقطه نظر سرمایه‌داری ناب، تنها نوع فعالیت که باید وجود داشته باشد، فعالیت قانونی آزاد است و نیازی به وجود عاملان اخلاقی، سیاسی، عقلانی و به ویژه عاملان طبقاتی نیست. اگر تصور کنیم که یک جامعه ناب سرمایه‌داری واقعاً پای به عرصه حیات اجتماعی بگذارد، در آن صورت نتیجه‌ای جز تهی شدن روح و بیرونیت یافتگی افراطی شخص در جهان کالایی نخواهد داشت. اشخاص تنها پیکرهای ظاهری متفاوتی خواهند بود که دارای وسایل کالایی نیز هستند که در تملک آن‌ها است. آن‌ها از کالاها، صرفاً به این شکل متمایز اند که متحرک اند، و قادر اند حقوق مالکیت منحصر به فرد خود را در برابر یکدیگر اعمال کنند، و دارای کالاهای مخصوص و شیوه‌های معین مصرفی باشند. من می‌گویم "حقوق در برابر حقوق" چرا که یک جامعه ناب سرمایه‌داری اساساً یک جامعه ذره‌ای و جدا از هم و رقابتی است که فرد را در میدان تعقیب سود یا دستمزد در برابر خود قرار می‌دهد. با

بیان دقیق می‌توان گفت که عاملان قانونی فقط تا آنجا برای ما جالب اند که بتوانند مانند ابزاری برای بهبود موفقیت اقتصادی خودمان استفاده شوند.

نظریه پردازان سرمایه‌داری معمولاً روی این نکته انگشت می‌گذارند که برای اشخاص در جامعه سرمایه‌داری بسیار ساده‌تر است که خود را آزاد فرض کنند تا آن‌که به خواهند تحت استیلايی منطق سرمایه آزادی را درک کنند.

به لحاظ ایدئولوژیک سرمایه‌داری همواره آزادی فرد را در بوق و کرنا فریاد زده است و احتمالاً آن را به پیش برده است. در حالی که آن جبرباوری، در یک جامعه ناب سرمایه‌داری به مغلوبه کردن همه کنش‌های فردی منجر می‌گردد، اما تحت تأثیر قوانین برتر حرکت سرمایه نادیده انگاشته می‌شود.

اگر بخواهیم مطلب را خلاصه کنیم باید بگوئیم که شکل اصلی سوژه در سرمایه‌داری ناب، سوژه قانونی است. سوژه‌های قانونی در این حالت با دیگر سوژه‌ها فقط به شکل ابزارگرایانه رابطه برقرار می‌کنند یا صرفاً همچون پیکرهایی که برای پیشرفت خود اهمیت دارند. هیچ پروسه دیگرشدگی وجود ندارد از آنجا به بعد دیگران همواره همان دیگری باقی می‌مانند.

سوژه‌های قانونی به مثابه دیگری وجود ندارند مگر به مثابه یک پیکر دارای اراده و خواست که می‌توانند برای پیشرفت سود خویش دستکاری و یا فریب داده شوند یا بتوانند دیگری را فریب دهند.

بیرونیت یافتگی شخص، دلالت بر آن دارد که همه اشخاص صرفاً مجموعه‌ای از پدیدارهای خارجی هستند.

این جان‌های "میان تهی شده" در نظر افراد به لحاظ کیفیت و خاصیت بی معنا و بی تفاوت هستند و به عکس به مثابه کمیت یا کمیت‌های احتمالی در رابطه با افراد قرار می‌گیرند.

بی تفاوتی نسبت به ارزش مصرفی نه تنها بر یک بی تفاوتی عام نسبت به همه ارزش‌های انسانی به جز سود دلالت می‌کند بلکه دال بر فضا مند شدن زمان نیز هست که در آن زمان تبدیل به چیزی خطی متوالی می‌شود که به سهم خود مکان را تابع زمان می‌کند. و از آنجا که زمان پول است، الزامات انباشت نوعی شتابندگی دائمی را در گسترش مکان زندگی می‌طلبد. نهایتاً بی تفاوتی نسبت به ارزش مصرفی در واقع نسبت به انسان‌ها بی تفاوت است مگر در شکل سوژه‌های قانونی برای به حداکثر رساندن سود یا درآمد.

## مرحله مصرف‌گرایی

در مقایسه با سرمایه‌داری ناب و تصفیه شده از همه ناخالصی‌ها که در بالا به آن پرداخته شد، نظریه سطح میانی عبارتست از بررسی شیوه‌ای که ارزش، از ترتیب فرصت‌ها و محدودیت‌های ارزش مصرفی بهترین استفاده را به عمل می‌آورد که شکل‌دهنده نهادهای شاخص هژمونیک در یک مرحله معین از رشد و تحول سرمایه‌داری است.

پس این نظریه باید به یک سلسله وسیع از نهادها بپردازد که ویژگی خاص آن‌ها لزوماً اقتصادی نیست. نتیجه یک شیوه انباشت به مثابه یک شیوه مسلط "ویژه"، حالتی است که از ابعاد اقتصادی، سیاسی، قانونی، حقوقی و ایدئولوژیک برخوردار است. این گسترش بسیط اقتصادی سیاسی در اینجا قابل طرح نیست چرا که تمرکز اساساً روی سه عامل متغیر اقتصادی در هر مرحله از تحلیل است.

من این مرحله از رشد و تکامل سرمایه‌داری را "مرحله مصرف‌گرایی" می‌نامم و عصر طلایی آن را به لحاظ مکانی در ایالات متحده آمریکا در فاصله سال‌های 1957 می‌دانم. من آن را "مصرف‌گرایی" می‌نامم به علت نقش برجسته مصرف در نوع مسلط اقتصاد این مرحله از رشد سرمایه‌داری.

با توجه به سه عامل متغیر مورد نظر من از نقطه نظر مرحله مصرف‌گرایی، در ابتدا استدلال می‌کنم که تولید انبوه وسایل مصرفی ترتیب و کمیت بی سابقه‌ای از ارزش‌های مصرفی را تابع حرکت ارزشی کرده

است و این رشد بی سابقه مصرف حمایت‌های نیرومند سیاسی، قانونی و ایدئولوژیک را برای پیشروی بی اصطکاک انباشت سرمایه فراهم ساخته است. دوم این‌که برای حفظ نرخ سود و نرخ های بالای مصرف سرمایه همه‌ی کره زمین را در می‌نوردد تا مواد اولیه ارزان‌تر و بازارهایی برای فروش محصولاتش پیدا کند.

سرمایه به نوعی همواره این کار را کرده است اما امروز فقط ابزار فنی و ترتیبات گسترش یابنده ارزش‌های مصرفی تولید شده را دارد که نتیجه‌اش جستجو و تلاش بیش‌تر و عمیق‌تر برای کنترل است. به بیان دیگر درجه کالایی شدن به حدی رسیده است که حالا هر گوشه و کنار زمین و همه حوزه‌های زندگی انسانی در جستجوی امکانات برای سودآوری، زیر و رو می‌شود. مکان به طور فزاینده‌ای منقبض شده و توسط شکل کالایی همگن می‌شود. یک بخش از این انقباض و آب رفتن و جمع شدن، ضرب آهنگ زندگی و مصرف است، که باز به واسطه وجود تکنولوژی‌های جدید بیش از پیش ممکن گشته است. در نتیجه زمان به طور فزاینده‌ای کاهش می‌یابد و به سمت کمیت صرف با آهنگ تندتر تبدیل می‌شود. سوم آن‌که سرمایه ترجیح می‌دهد که سوژه‌های قانونی در ابتدا همچون مصرف‌کنندگانی نسبتاً منفعل و فریفته باشند؛ تا جایی که بتوان امیال و خواهش‌ها و تمایلات انسانی آن‌ها را به سمت جهان کالاها هدایت کرد. در آن صورت به نظر می‌رسد که این جهان قادر به فراهم آوردن لذات پایان ناپذیر است و به همین شکل ظرفیت‌های اخلاص‌گرانه خواهش‌ها و تمایلات انسانی می‌توانند منحرف شده و به درون مصرف‌گرایی جذب شوند. هر مرحله از سرمایه‌داری نیاز به تکیه بر ابزار قهر یا ابزار تکوین و شکل‌دهی سوژه دارد تا بتواند سوژه‌های نسبتاً سر به راه و مطیع خلق کند. فرمانبر و رام گشتگی امروزه توسط معتاد کردن توده‌ها به مصرف کالا میسر گشته است (مصرف گرایی به مثابه افیون جدید توده‌ها جایگزین مذهب گشته است)، کالاهایی که برخی از آن‌ها عملاً اعتیادآور اند نظیر سیگار، الکل و مواد مخدر. برخی از آن‌ها نیز به ما آموزش داده می‌شود که برای موقعیت ما یا به دلایل دیگری ضروری هستند؛ و برخی از آن‌ها را ما مصرف می‌کنیم چون بدیل‌های مناسب به طور شایسته در دسترس ما قرار ندارند (مثلاً ماشین شخصی در برابر وسایل نقلیه همگانی). البته، این فرمانبری و اطاعت (که خواست سرمایه است) فقط به طور نسبی وجود دارد به ویژه با توجه به علائم مقاومت احیا گشته در برابر سرمایه جهانی.

به طور خلاصه باید گفت که در این سطح از تجرید "بی تفاوتی به ارزش مصرفی" تبدیل به شکل ویژه کالایی شدگی انبوه گشته است. از سویی، کالایی شدن امری فراگیر شده است و از سوی دیگر بر سر آن توافقاتی انجام شده و سازش‌هایی صورت گرفته است (اگر از نقطه نظر شکل کالایی ناب سرمایه‌داری نگریسته شود) چرا که وجود آن به تعداد زیاد و با اهمیتی از پشتیبانی‌های سیاسی، قانونی و ایدئولوژیک وابسته است. دو نوع کالای بسیار مهم این مرحله اتومبیل و تلویزیون است. در نتیجه شکل معینی که بی تفاوتی سرمایه‌دارانه نسبت به ارزش مصرفی در این مرحله به خود می‌گیرد شاید بتوان گفت که به بهترین شکل در تلویزیون و اتومبیل نمود یافته است. بی تفاوتی نسبت به ارزش مصرفی که در اتومبیل نمود می‌یابد مربوط به بی تفاوتی به زمین است در حالی که بی تفاوتی نسبت به ارزش مصرفی که در تلویزیون نمود می‌یابد مربوط به روح و روان آدمی است. "در سقوط زمان به درون مکان و همگن کردن فضا" در این سطح موجب پدیدار شدن "آپارتاید و بنیادگرایی جهانی" گردید. و "سوژه قانونی" به طور ویژه تبدیل به "سوژه قانونی به مثابه جمع‌آوری کننده بازیچه‌ها" گردیده است.

## اتومبیل‌ها و تلویزیون‌ها

قدرت طبقه کارگر در غرب و سوسیالیسم به اصطلاح شرق پس از جنگ جهانی دوم موجب تکوین جنگ سرد شد، و رشد و ستیزه‌جویی دولت رفاه را برانگیخت. در عین حال شماره و تعداد و انواع کالاهایی که سرمایه‌داری به واسطه آن‌ها سعی داشت وفاداری طبقه کارگر را به دست آورد، به شدت گسترش یافت که مهم‌ترین آن‌ها اتومبیل، تلویزیون و مسکن برای خانواده هسته‌ای بود. این پاداشی بود که از طریق اعطای آن وفاداری سربازان از جنگ دوم جهانی برگشته را تامین و تداوم می‌بخشید. این امر با آموزش آن‌ها با خطر کمونیسم و نیازی سیراب ناشدنی برای امنیت، شرایطی را فراهم می‌کرد که نه تنها مانع چرخش به چپ در سیاست آمریکا می‌شد بلکه همچنین تداوم فعالیت ساز و برگ‌های عظیم نظامی را هم توجیه می‌کرد.

پس از جنگ جهانی دوم، نابرابری جهانی که با رشد ناهمگون سرمایه‌داری پیوند داشت منجر به پیدایش یک لایه‌بندی سه جهانی حول یک جنگ سرد مبتنی بر ابرقدرت‌ها بود. جنگ سرد نقش اساسی در ایجاد و عروج ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی نیرومند داشت که در برابر یک خطر فزاینده انترناسیونالیسم باید مقاومت نشان می‌دادند. رسانه‌های گروهی برای ایجاد وحشت و ترس ناامنی شدید در مردم استفاده می‌شدند و طالب یک دولت قوی نظامی بودند تا قادر به مقابله با به عقب راندن کمونیسم در همه جبهه باشد. ایدئولوژی هیستریک آنتی‌کمونیستی معمولاً باعث ایجاد ترس از چیزی می‌شد که به کلی متفاوت بود (ترس از دیگری) که انواع راسیسم، اتنوسنتریسم، سکسیسم و دیگری‌ستیزی را در بر می‌گرفت. نیاز به امنیت به تدریج به نیاز اولیه‌ای تبدیل شد که نه فقط وجود سیا و دخالت‌های نظامی در گوشه و کنار جهان را توجیه می‌کرد بلکه همچنین توجیه‌گر سیاست‌های داخلی نیز گردید که چپ را مورد اتهام و بهتان قرار می‌داد. حساب‌گری‌های کوتاه‌بینانه سرمایه‌داری برای تعقیب سود ملازم بود با گروه‌های ارتجاعی مبتنی بر احساسات ("اکثریت اخلاق‌گرا") و یک عطش سیری‌ناپذیر برای یافتن دشمنانی به قصد در هم شکستن آن‌ها. آمریکا به تدریج به ژاندارم جهانی تبدیل شد و با قدرتی که داشت قوانین بین‌المللی را نادیده می‌گرفت.

### آپارتاید و بنیادگرایی جهانی

سرمایه‌داری با خصلت جداکننده‌ی [مردم از هم] گاهی موجب پدید آمدن واکنش‌هایی در شکل گروه‌هایی مبتنی بر احساسات می‌شود که می‌تواند خانواده‌ها، مذهب‌ها، ملیت‌ها یا نژادها دربرگیرد. این گروه‌های مرتجع به عنوان نمونه "اکثریت اخلاق‌گرا"ی آمریکایی می‌توانند گاه به نفع سرمایه‌داری و در حمایت از آن بسیج شوند اما امکان آن نیز هست که بتوانند مورد افترا قرار گرفته و به شکل دشمنان خطرناک جلوه شوند (به عنوان نمونه بنیادگرایان اسلامی) که باز کمکی است برای رشد کمابیش بی‌سرانجام ساز و برگ و تجهیزات نظامی سرمایه‌داری.

در صحنه تاریخ، سرمایه به لحاظ مکان بسیار کمتر از خود بی‌تفاوتی نشان می‌دهد در صورتی که اگر قادر به تحقق کامل منطق کالایی اقتصادی می‌شد این بی‌تفاوتی نیز بزرگتر می‌بود. شاید بی‌تفاوتی نسبت به مکان و جای مشخص، در انطباق با تعریف سرمایه از خود باشد، اما به علت رشد ناهمگون تاریخی آن و رشد دولت-ملت‌ها، سرمایه مجبور بوده مکانی را در مقابل مکان دیگر قرار دهد که یا برای جنگ آماده شود یا خود درگیر جنگ شود. در حالی که سرمایه موجبات تحرک وسیع و فزاینده سرمایه در سطح جهانی را فراهم کرده اما در همان حال موانعی برای تحرک جهانی کار برپا کرده است، نتیجه پدید آمدن یک آپارتاید جهانی است که ویژگی آن یا جنگ تقریباً دائمی است و یا آماده شدن برای جنگ است و گروه‌های مرتجع که معمولاً انگ "خیر" یا "شر" به آن‌ها زده می‌شود.

### 3- سوژه‌های قانونی ماموران بازی

سوژه قانونی بیش از هر زمان دیگری با وجود "حاکمیت مصرف‌کننده" نیرومند می‌شود که در خدمت یک نوع معین از دموکراسی است، جایی که حاکمیت اقتصادی مصرف‌کننده عبارتست از خرج کردن اسکناس-های دلار برای کالاهایی که با ایشان مواجه می‌شوند و حاکمیت سیاسی آن‌ها عبارتست از انداختن ورقه‌های رای برای کاندیداهایی که با ایشان رو به رو می‌شوند. هدف سوژه اخلاقی کسب سعادت و خوشنودی توسط ارضای حداکثر خواست‌ها از راه مصرف عاقلانه درآمد است. به این معنا سوژه اخلاقی و سیاسی گرایش دارد در سوژه قانونی جذب شود. این امر به معنای پدید آمدن خلایی در عرصه‌های اخلاقی و سیاسی است که در نتیجه فضا را برای پیدایش بنیادگرایی‌های مبتنی بر احساسات مساعد می‌سازد.

سوژه مصرف‌کننده و سوژه قانونی یکدیگر را به طور دو جانبه تقویت می‌کنند. از آنجا که سوژه قانونی اساساً یک سوژه مالک است، سوژه مصرف‌کننده شاید آشکارترین نموداری است که سوژه قانونی در آن ظاهر می‌شود.

سرمایه‌داری غرب توانست کارگران و کارکنان را با کالاها اشباع و جذب کند چرا که در سطح جهانی به علت نابرابری فزاینده و بارآوری بالا این امر ممکن شده است. دست‌مزدها و هزینه‌های نازل در جهان سوم و بیگارخانه در جهان اول کالاها را در دسترس مردم قرار می‌داد. مصرف همچنین هرچه بیش‌تر توسط اعطای قرض‌ها و وام‌ها توسعه می‌یافت و با استفاده از رژیم تبلیغات و آگهی‌ها هرچه بیش‌تر خواست‌ها و خواهش‌های انسان‌ها را به سمت مصرف به مثابه مسیر سعادت و خوشبختی هدایت می‌کرد. خرید در صدر فعالیت لحظه "فراغت" در جهان اول قرار گرفت

اگر دقیق صحبت کنیم باید گفت که [سلیقه] مصرف‌کننده در بین مصرف‌کننده‌ها و در یک نوع معین از بسته‌بندی و تجهیزات کالایی شکل می‌گیرد. خویشن‌های کالایی شده با او پیوند برقرار کرده و بیرونیت می‌یابند. خواهش‌ها و تمایلات انسانی به واسطه کالاها وارونه گشته و به صورت نیازهایی برای درخواست و طلب کالاهای معینی برای افراد کالایی شده در می‌آیند. جایگاه و موقعیت در چنین جهانی به این شکل است که شخص ارزشمند می‌گردد. در نتیجه نیازها به خواهش‌ها بدل شده و مطالبات توسط رسانه‌های گروهی به سمت کالاهای معینی یا به سمت سبک کالایی شده زندگی هدایت می‌شوند.

در واقع، به این شکل است که تا درجه معینی آگهی‌های تبلیغاتی خواهش‌ها را هم خلق کرده و هم آن‌ها را هدایت می‌کنند، در جهانی که معنا و تصدیق انسان از راه کالاها انجام می‌شود. به این شکل است که سوژه مصرفی و سوژه قانونی به مثابه دو طرف دارای مالکیت ظاهر می‌شوند.

### سرمایه‌داری امروزی: نزدیک شدن به مرزهای غیر قابل عبور خود

در سطح تحلیل تاریخی، من نظریه منطق درونی سرمایه و نظریه سطح میانی مرحله مصرف‌گرایی سرمایه‌داری را مورد استفاده قرار دادم تا تحلیل‌ام را از گرایش‌های جاری رشد و تحول سرمایه‌داری و مقاومت‌های موجود در برابر این گرایش‌ها شکل دهم. اگر این سطح از تحلیل کاملاً شکافته شود باید بسیار وسیع‌تر از نظریه سطح میانی گردد. اما آنچه که من در اینجا معرفی می‌کنم حتی از آنچه که در مورد نظریه دوربندی انجام داده‌ام نیز ناقص‌تر است.

تحلیل که من ارائه کرده‌ام نشان می‌دهد که سرمایه‌داری شاید به مرزهای غیرقابل عبور خویش نزدیک می‌شود، گرچه پیش‌بینی آینده همیشه خیال‌بافی است چرا که همواره این امر وابسته به این است که مردم چطور برای یک تحول جدی سرمایه‌داری خود را انطباق و سازمان می‌دهند. وقتی می‌گویم که سرمایه‌داری به مرزهای غیرقابل عبور خود رسیده، منظور من جلب توجه به تناقضات ساختاری جدی است که به نظر نمی‌رسد در چارچوب سرمایه‌داری قابل حل باشد. یعنی تغییرات ساختاری با بقای سرمایه‌داری نمی‌تواند به طور موفقیت‌آمیز عملی شود.

### انتقام ارزش مصرفی

در سطح زندگی تاریخی، ارزش مصرفی همواره خود را بر بی تفاوتی سرمایه تحمیل می‌کند.

اقتصاد جهانی به طور فزاینده‌ای معتاد سطح بالای مصرف توده‌ای در کشورهای غنی‌تر است. بسیاری از متخصصان اقتصادی بر این نکته تأکید کرده‌اند و اظهار داشته‌اند که نرخ رشد بالای اقتصادی در دهه نود شدیداً وابسته به نرخ بالای هزینه‌های مصرف‌کنندگان آمریکائی بوده است و سلامت آینده اقتصاد جهانی نیز وابسته به همین امر باقی می‌ماند. در عین حال، حداقل یک بخش جدی این مصرف بالای آمریکایی بر گسترش قرض‌ها، کمک‌های دولتی، نرخ مصنوعی بالای سهام دلار مصنوعاً بالای آمریکا و هزینه‌های مصنوعاً پایین که به علت تخلیه مواد خام ارزان و حمایت نشده طبیعی و محصولات تولید انسانی در سطح جهانی بنا شده است.

مصنوعی و محدودیت بودن همه این‌ها، نشان‌دهنده آن است که رشد آمریکا در دهه نود به طور عمده یک بهشت دروغین بوده است. گسترش بدهی‌ها و کمک‌های دولتی (سوبسیدها) به طور آشکاری محدود هستند در حالی که از سوی دیگر منابع جهان نیز به علت بی‌ثباتی‌های سیاسی و احتمال مقاومت سازمان یافته محدود است. اقتصاد جهانی بر اثر هدایت ذخیره‌های مالی گسترده جهان به سمت آمریکا منجر به رشد شدید بازارهای مالی آمریکا شده، در نهایت بی‌ثباتی به بار آورده است.

در نتیجه همان نیروهای اقتصادی که موجب ظهور و رشد بازارهای مالی آمریکا شده و دلار آمریکا را قوی نگه داشته‌اند در زمان دیگری می‌توانند هم بازارهای مالی و هم ارزش پول رایج را به هم بریزند.

ارزش به در سراسر جهان با گام‌هایی تخریبی و شتابناک خود نسبت به زندگی بی‌تفاوتی‌تر می‌شود. نئولیبرال‌ها و کسانی که مراقب بودجه هستند باید تصمیمات "خشن" بگیرند تا دخالت‌ها و نوآوری‌های انسانی را سریعاً قطع کنند که به سرمایه در دوره‌های پیشرفت مصرف‌گرایی چهره‌ای دلسوزانه‌تر داده بود. در نتیجه "حرفه هم‌دردی" در همان زمانی کاهش می‌یابد که زخمی‌ها و صدمه دیدگان سرمایه‌داری نیاز به دلسوزی و مراقبت دارند.

## ماورا سرعت و فرسودگی

همان‌طور که بخش تبلیغاتی تلاش دارد تا مصرف‌کنندگان را دائماً تحریک کند به همان شکل هم دستگاه نظامی صنعتی دائماً تلاش دارد تا حمایت مردم را بسیج کند و آن‌ها را با احساسات عمیق و دائمی از بی‌اطمینانی لبریز کند.

این احساسات عدم‌اطمینان سپس به خاطر حمایت از جنگ علیه دشمنان موهوم و پایان ناپذیر بسیج می‌شوند، این جنگ‌ها می‌توانند کمابیش دائمی باشند و می‌توانند همواره برای بسیج شهروندان علیه دشمنان خیالی استفاده شوند یا برای انتخابات، آن‌ها را به پای صندوق کشاند. از آنجا که سرمایه داری ناب نمی‌تواند مستقیماً جوامع مبتنی بر احساسات خویش را ایجاد کند این بسیج آن‌ها به ویژه در رابطه با و علیه شاخه‌های مختلف "بنیادگرایی" از اهمیت برخوردار می‌شود. این‌ها تا حدی به مثابه واکنش‌هایی علیه سرمایه‌داری به وجود می‌آیند اما در عین حال باید توسط همان سرمایه‌داری که آن‌ها را می‌زاید کنترل شده و "تابع آن" گردند.

همان‌طور که سرعت، جهان را کوچک کرده و احتمال حرکت چابک و سریع در سطح مکان را برای آن اقلیت ممتاز و سرمایه گسترش می‌دهد، مرزهای دولت-ملت‌های غنی‌تر در مقابل هجوم تاجران نفوذپذیری کمتر نشان می‌دهد. در نتیجه جهان تبدیل به یک سلسله مراتب گتوها شده است که ثروتمندان در جوامع سیم خاردارکشی شده "امن" و دولت-ملت‌های سیم خاردار کثی شده زندگی می‌کنند، سیم خاردارهایی علیه نوعی نابرابری که واقعا به حد کریه و غیرقابل تحمل رسیده است.

## فاعلیت و مقاومت

اگر سرمایه اساساً نسبت به ارزش مصرفی بی‌تفاوت است، که شامل انسان‌ها و طبیعت نیز می‌شود، در این صورت نتیجه آن است که هم ابعاد دلسوزانه و مراقبتی سرمایه‌داری نهایتاً ناپستی ناشی از سرمایه باشد بلکه نتیجه‌ی فعالیت انسان‌های اجتماعی است که در تقابل با گرایش‌های سرمایه از خود مقاومت نشان می‌دهند. در واقع سوژه‌های اخلاقی و سیاسی بیش از سوژه‌های قانونی قابلیت دارند که از خود همچون عامل واکنش نشان دهند. از این‌جا این ناشی می‌شود که برای ایجاد تغییرات بایستی چنین سوژه‌هایی در و علیه خود سرمایه‌داری، علی‌رغم بی‌تفاوتی آن به وجود آیند. به همین علت شکل‌بندی‌های طبقاتی همیشه چیزی ناهمگون و نامتجانس و نازک و شکننده هستند که با درجات مختلفی از همبستگی، سازمان‌یابی و رادیکال بودن همراه است.

ساختن سوژه‌های اخلاقی و سیاسی برای مقابله با میان تهی شدن سوژه‌های قانونی سرمایه‌داری ناب امر ساده‌ای نیست. در این جا، گرامشی در واقع در مسیر درستی می‌اندیشد که از یک فرهنگ سوسیالیستی برای مقابله با سرشت و ذات و خصلت ایزوله‌کننده و یاس‌آور فرهنگ سرمایه‌داری دفاع می‌کند. در شرایط فعلی جنبش ضد جهانی شدن و فوروم اجتماعی جهانی شاید آغاز یک نیروی مقاومت جدید بدل بشود. این جنبش همان‌طور که رشد می‌کند می‌تواند ابتدا سرمایه‌داری را به چالش طلبد و سرانجام آن را متحول کند.